

اشاره

مفهوم آزادی در ابعاد مختلف آن از دیرباز تاکنون مورد توجه صاحب نظران و اندیشمندان بوده است. ادیان و مکاتب گوناگون به نسبت جهان بینی و شناخت خود از نظام خلقت و ابعاد وجودی انسان، تعریفها و مصداقهای متفاوت از آزادی ارائه کرده اند. لذا هر یک به نوعی در مقام تبیین و تثبیت آزادی، بر آرا و نظرات خود پای فشرده اند. برخی آزادی را مطلق، عده ای امری نسبی و برخی نیز انسان را فاقد هرگونه آزادی دانسته اند. بی تردید، اسلام به منزله یک مکتب پویا و جامع که متضمن صلاح و سعادت واقعی انسان در دو عالم است، محال است در این باب سکوت کرده باشد و قاعده و قانونی مدون از خود ارائه نداده باشد. مسلماً یکی از مهم ترین هدفهای نزول قرآن و رسالت پیامبر(ص) و اوصیای الهی، توجه عملی به این موضوع بوده تا بلکه انسانهای مقید به هواهای نفسانی از یک سو و افراد مغلول و اسیر شده قدرتهای بیرونی و استثمارگر را از سوی دیگر نجات بخشند و از نعمت آزادی و حدود آن، که خدای خویش بنا بر مصلحت و اقتضای وجودش به آنها عطا فرموده، بهره مند سازند. مقاله کاوشی است درباره انسان و آزادی از نگاه امیرمؤمنان و موحدان حضرت امام علی بن ابیطالب (ع).



یداله چوپانی*

پژوهشگاه علوم انسانی و آزادی از نگاه امام علی (ع)
رتال جامع علوم انسانی

مقدمه

از آنجا که خداوند سبحان، انسان را مختار و آزاد آفریده و به جهت این عنصر مهم و

* عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور استان کرمانشاه. کارشناس ارشد الهیات (علوم قرآن و حدیث).



تکلیف‌ساز او را از سایر موجودات عالم متمایز ساخته است، بی‌تردید او را مسئول اعمال و گفتار خویش نیز قرار داده است. در آیه ۳۸ از سوره مدثر اشاره شده است: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ؛ هرکس در گرو اعمال خود است.» لذا در این دنیای پرفراز و نشیب، این انسان است که باید با تکیه بر موهبت عقل و آیین الهی که همانا تأمین و تعقیب‌کننده مصالح فردی و جمعی اوست، راه را از چاه باز شناسد و مسیر واقعی آزادی را طی نماید. اسلام به عنوان عزیزترین دین در نزد خدا «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ؛ همانا، دین در نزد خدا، همان اسلام است.»^۱، مفهوم صحیح از آزادی و نیز حریم آن را به خوبی تبیین نموده و راه درک اصولی آن را بر روی دانایان و اهل علم باز گشاده است. بدون شک، وجود دو ثقل ماندگار و جاودان از پیامبر اسلام (ص)، یعنی قرآن کریم و اهل بیت (ع)، مهم‌ترین منشور و جامع‌ترین مرجع تبیین‌کننده مقوله آزادی بشری است. البته این دو ثقل، جبر مطلق و یا اختیار مطلق را در حوزه افعال آدمی که منجر به افراط و تفریط آن می‌شود ناصواب، تهدید و چالشی بزرگ بر سر راه خیر و صلاح انسانها دانسته و لذا خط بطلان بر آن کشیده است.

پیداست در نهج البلاغه، به مؤلفه‌هایی چون آزادی از زنجیر ستمگران خودکامه، آزادی از زنجیر اسارت جهل و بی‌خبری، آزادی از زنجیر هوا و هوس، حرص، شهوت و کبر و سایر رذایل اخلاقی که به مراتب بدتر از هر زنجیر اسارت دیگری است، به عالی‌ترین وجه ممکن پرداخته است. در سوره اعراف، آیه ۱۵۷ آمده است:

«وَيَضَعُ عَنْهُمْ أَصْرَهُمُ الْاَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ؛ ... و از آنها، زنجیرهایی (احکام پررنج و مشقتی) که بر گردن ایشان نهاده شده برمی‌دارد.»

اما انسان آزاد در تفکر غربی کسی است که برای گزینش امیال و هوسهای دنیوی خود، مانعی در پیش ندارد و با محاسبات عقلانی و مصلحتهای غیر واقع‌بینانه خود به اوج هوسها و آرزوهایش رسد، در حالی که انسان آزاد در مکتب علی (ع) کسی است که خود را بشناسد و آخرت را در یابد و حیات اخروی خود را در دنیا بر اساس عقل و دین و مصالح حقیقی که موجب کمال و قرب الهی‌اش می‌شود، بسازد.

با این حال، کتاب شریف نهج البلاغه با ۲۳۹ خطبه، ۷۹ نامه و ۴۷۲ حکمت و موعظه پس

۱. آل عمران، آیه ۱۹.

از قرآن مجید و درکنار احادیث شریف، کتاب دنیا و آخرت امت اسلام است.

مفهوم آزادی از نگاه برخی مکاتب

برخی مفاهیم، هرچند بدیهی می‌نمایند، اما چندان روشن و دقیق نیستند و اندیشمندان تعریف یکسانی از آنها ارائه نداده‌اند. از جمله این موارد، مفهوم آزادی است. چه بسا مواردی را که برخی از مصادیق «آزادی» می‌شمارند، عده‌ای دیگر عین «اسارت» بدانند و به عکس مواردی را که برخی «محدودیت» می‌پندارند، برخی دیگر «آزادی» نام نهند. شناخت مفهوم، اولین گام در مسیر داوری است و موضوع تحقیق و نقد را روشن می‌نماید و انسان را از گرفتاری در دام مغالطات نجات می‌بخشد.

بدیهی است، بسیاری از واژه‌ها به تدریج، تحولات معنایی زیادی یافته‌اند. آزادی نیز یکی از آنهاست. موریس کرنستون گفته است: «آزادی از گستره وسیع معانی ممکن برخوردار است.»

بنابراین، برای مشخص شدن معنای «آزادی» در اندیشه و نگاه امام علی(ع) و تمایز آن از آزادی در عرف جوامع غربی و تفکر غرب، ابتدا باید به تبیین مفهوم آزادی در تفکر غرب و برخی مشربهای فکری در اسلام (اشاعره و معتزله) اشاره کنیم و سپس به نگرش امام علی(ع) در تفسیر و معنای آزادی بپردازیم.

مفهوم اولیه آزادی در اروپا عبارت بود از آزادی از قانون، قانونی که سنتها و آداب و رسوم اجتماعی ریشه دار را در بر می‌گرفت. اما بعدها دانشمندان غرب، این دیدگاه را با تمسخر توصیف کردند. برای مثال، تامس کاریل، عبارت: «هرج و مرج به علاوه پاسبان» را به کار برد. جان استوارت میل می‌گوید: آزادی یعنی پیروی از منافع شخصی تا جایی که دیگران را از این آزادی محروم نکند. یعنی آزادی حدود و ثغور دارد.

با بررسی آثار اندیشمندان غرب می‌توان پی برد که نخستین عنصری که مفهوم آزادی را به وجود آورد، نبود خودکامگی است. اگر قدرت فقط بر اساس قانون اعمال شود، افراد در امان خواهند بود. اما باید از آدمیان بر حذر بود و چون هیچ فردی آن قدر با فضیلت نیست که قدرت مطلق را در



دست داشته باشد و فاسد نشود، نباید به هیچ کس قدرت مطلق داد. پس می‌بایست قدرت، بازدارنده قدرت باشد. بنابراین، آزادی در گروه اجرای قانون و نبود استبداد معنا پیدا می‌کند.^۱

بر همین اساس، منتسکیو (دانشمند فرانسوی)، مهم‌ترین اثر خود، یعنی روح القوانين، را تدوین کرد. البته مفهوم آزادی در نگاه وی ابهام‌آمیز است. از یک طرف، او معتقد است که آزادی یعنی قدرت قانون، و از طرف دیگر می‌گوید: آزادی یعنی، همان ایجاد تعادل اجتماعی و طبقاتی. به بیان دیگر، منتسکیو معتقد به آزادی از نوع الگوی اشرافی است.^۲ اما،

جان لاک، آزادی را در چارچوب به رسمیت شناختن مالکیت معنا کرده است. او وظیفه حکومت را حفظ آزادی و تأمین منافع و مصالح فرمانبرداران دانست.^۳

فرانتس نویمان، در این باره می‌گوید:

آزادی یعنی فقدانِ منع و این برداشت بر پایه نظریه لیبرال در باره آزادی است. این را می‌توان «آزادی منفی» یا «آزادی حقوقی» تعریف کرد. مراد از منفی، صفت بدی نیست، بلکه یعنی ناکامی. توضیح آنکه به صرف داشتن چنین عنصری «فقدان مانع» نمی‌توان آزادی سیاسی را تبیین کرد، و نیز از سوی دیگر، هیچ نظام سیاسی وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد که آزادی فرد را مطلق و بدون قید و شرط بپذیرد.^۴

به هر حال، یک معنای «آزادی» در تفکر غرب عبارت است از: فقدان منع و جلوگیری که «آزادی منفی» یا «آزادی سلبی» نامیده می‌شود و پایه لیبرالیسم است که فیلسوفان انگلیسی آن را طراحی کرده‌اند. اشکال این معنا از آزادی، چنان که برخی از فیلسوفان غربی نیز گفته‌اند، این است که متعلق آن مشخص نمی‌باشد و معلوم نیست ما می‌خواهیم از این آزادی (یعنی

۱. محمدعلی همایون، دولت و جامعه در ایران، ترجمه افشار، ص ۶۹.

۲. منتسکیو، روح القوانين، ترجمه علی‌اکبر مهتدی، ۱۳۳۹، ص ۵۷.

۳. محمد آراسته‌خو، مبانی جامعه‌شناسی سیاسی، ۱۳۸۵، ص ۱۹۳.

۴. فرانتس نویمان، آزادی قدرت و قانون، ترجمه عزت‌الله فولادوند، ص ۷۱.

رهایی از مانع) به چه منظور استفاده کنیم. در نتیجه، دو ضعف اساسی مفهوم سلبی آزادی آن است که درست روشن نمی‌سازد که «آزادی از چه» و «آزادی برای چه».

برخی نیز چون کانت، آزادی را چنین معنا می‌کند: «آزادی عبارت است از استقلال از هر چیز، سوای قانون اخلاقی که توسط وجدان یا عقل عملی درک می‌شود»^۱.

آزادی، خودانگیختی عقل است (لایب نیتس). انسان آزاد کسی است که به موجب حکم عقل زندگی می‌کند. (اسپینوزا). لذا باید گفت چنین معنایی از آزادی، گامی به جلو در جهت شناخت درست مفهوم آن است. اما از آن رو که عقلانیت و خردگرایی غرب در فلسفه مادی‌گرایی و دین‌گریزی (سکولار) ریشه دارد، نمی‌تواند شکلی درست و قابل قبولی از آزادی ترسیم نماید، بلکه انسان‌محوری (اومانیزم) و استقلال و تکیه بر عقل خویش در برابر خدا و وحی و تفسیر ابزاری از عقلانیت، موانع دیگری هستند در راه تحقق مفهومی درست از آزادی در مکاتب غربی. مثلاً در نگاه اومانیزم این انسان است که قانون‌گذاری می‌کند و تکلیف صادر می‌کند و محوری بودن انسان دقیقاً در مقابل خدا محوری است، خدا محوری آزادی انسان را تحدید می‌کند و مرزی برای آن تعریف می‌کند. لذا این با عقلانیت محض خواند. البته این عقیده پس از رنسانس رشد پیدا کرد و انسان خود را موجودی مستقل پنداشت. اگر انسان غربی قبل از رنسانس، خدا را برترین موجود می‌پنداشت، لیکن از رنسانس به بعد خود را برتر از همه چیز می‌پندارد و دوست دارد که خود را از همه قیدها و تعلقات الهی رها سازد.^۲

گاندی، رهبر فقید هند، در این باره می‌گوید:

۱. محمد تقی مصباح یزدی، مکاتب اخلاقی، نگارش احمد حسین شریفی، ص ۲۳۶.

۲. عبدالله نصری، انسان از دیدگاه اسلام، ص ۷.





غربی به کارهای بزرگی قادر است که ملل دیگر، آن را در قدرت خدا می‌دانند، لیکن غربی از یک چیز عاجز است و آن تأمل در باطن خویش است، تنها این موضوع برای پوچی درخشندگی کاذب تمدن جدید کافی است. وی اضافه می‌کند در دنیا فقط یک نیرو و یک آزادی و یک عدالت وجود دارد و آن نیروی حکومت بر خویشتن است.^۱

امیل دورکیم، جامعه‌شناس معروف، مدعی است که انسان فاقد طبیعت و ماهیت است و اراده‌ای جهت ساختن خود ندارد، بلکه اراده جمعی او را می‌سازد و به پیش می‌برد. وی اضافه می‌کند که امور اجتماعی محصول جامعه‌اند نه محصول فکر و اراده فرد، و دارای سه خصلت می‌باشند: بیرونی بودن، جبری بودن و عمومی بودن.^۲

به هر حال، در میان اندیشمندان غربی، آیزیا برلین، مباحث جامع‌تری درباره آزادی ارائه داده است.

به نظر او در میان معانی گوناگون آزادی، دو معنا از همه مهم‌تر و برجسته‌تر بوده است: آزادی مثبت و آزادی منفی. منظور از این دو تعریف، این است که کدام یک از آنها، معنای راستین آزادی را در بردارد. آزادی مثبت در نظر برلین چند معنا دارد، همین تعدد معانی، مسئله تقابل آزادی مثبت با آزادی منفی و به طور کلی بحث او را مبهم کرده است. آزادی مثبت از نظر وی گاهی به معنای خودمختاری فردی و در جای دیگر به مفهوم عمل بر حسب مقتضیات عقل و گاهی به معنای مشارکت در قدرت عمومی به کار رفته است. وی می‌گوید: آرزوی من این است که زندگی و تصمیمات من متکی بر خودم باشد نه بر نیروهای خارج از من. می‌خواهم ابزار اراده خودم باشم نه اراده دیگران. می‌خواهم کارگزار باشم نه کارپذیر و به موجب دلایل و اهداف آگاهانه‌ای عمل کنم که از آن خود من است نه به موجب

۱. شهید مطهری، انسان در قرآن، ص ۵۶.

۲. شهید مطهری، جامعه و تاریخ، ص ۳۱.

عواملی که از خارج بر من اثر می‌گذارد. می‌خواهم کسی باشم نه هیچ کس، کارگزار و تصمیم‌گیرنده باشم نه این که برایم تصمیم بگیرند.^۱ همان‌گونه که در بالا به اختصار اشاره شد، مفهوم آزادی در میان اندیشمندان غربی، مبهم و بعضی مواقع متناقض است. البته چالشهای فراوانی درباره آزادی وجود دارد که هنوز جواب جامعی به آنها داده نشده است، مانند جایگاه واقعی آزادی در حقوق انسان، تعبیر منطقی از مصالح فردی در محدوده زندگی و نیز درک خطرات و تهدیدات مفسد حاصل از سوء تعبیرات از مفهوم آزادی، رابطه علم و آزادی، دین داری و آزادی و ... این تضادها و تناقضها موجب شده است انسان به کمال و تمام شناخته نشود و نیازهای واقعی او بررسی نگردد و در نهایت، انسان در حصر آسیبها و آفتهای پیرامون خود قرار گیرد و طعم شکست را بچشد.

متأسفانه، تفسیر غلط و ناصواب از آزادی، انتخاب و اراده، نیز دامنگیر برخی نحله‌های فکری اسلامی چون اشاعره و معتزله گردیده و برای خود طرفدارانی داشته است. به عنوان مثال، اشاعره انسان را موجودی بی‌اراده و فاقد اختیار و مقید محض در قضا و قدر الاهی می‌داند و به عبارتی انسان هرچه را انجام می‌دهد از ناحیه او نیست، بلکه از ناحیه خداست، چرا که خداوند مالک مطلق و قادر مطلق است. آنان معتقدند که انسان، مجبور به پذیرش تکلیف مالایطاق الاهی است. از طرفی معتزله (اختیارپون) در تقابل با این تفکر بودند و می‌گفتند انسان نه تنها مجبور نیست، بلکه دارای اختیار مطلق است و جبر بر او مترتب نیست. اما تفکر شیعه تفویض است، یعنی انسان نه موجودی مجبور مطلق است و نه مختار مطلق، بلکه بین آن دوست (لا جبرَ و لا تفویضَ بل امرٌ بینَ الأمرین). شیعه تکلیف مالایطاق را که اشاعره به آن تکیه داشت باطل می‌داند

زیرا این تکلیف به کاری است محال، تکلیف به کار محال بی‌فایده است و کار بی‌فایده خلاف حکمت است، لذا تکلیف به مالایطاق عقلاً قبیح است نه حسن. در واقع تکلیف به ما لایطاق نیست، بلکه به مایطاق است یعنی تکلیف به چیزی که محال نیست، بلکه ممکن و در



۱. حسین بشیریه، لیبرالیسم و محافظه کاران، ۱۳۷۸، ص ۱۰۵.

حیطه قدرت و اختیار مکلف است.^۱

بنابراین، تعارض فکری بین اشاعره و معتزله موجب گردید که پیروان هر دو مکتب فقط در صدد آن باشند که صحت مکتب خود را با اثبات بی‌اعتباری مکتب مخالف ثابت کنند، بدون آنکه بتوانند به خوبی از مکتب خود دفاع نمایند.

معروف است، غیلان دمشقی که طرفدار عقیده اختیار بود روزی به ربیعة الرأی که منکر اختیار بود رسید و بالای سرش ایستاد و گفت: «أنت الذي يزعم أن الله يحب أن يعصى»، تو همان کسی که گمان می‌برد خدا دوست دارد، مردم او را معصیت کنند، یعنی لازمه عقیده جبری تو این است که معصیت بندگان به اراده خود او باشد، و او خودش بخواهد و دوست داشته باشد که مردم او را معصیت کنند. ربیعة الرأی بدون اینکه از این عقیده خود دفاع کند به نقطه ضعفی در عقیده غیلان دمشقی چسبید و گفت: «أنت الذي يزعم أن الله يعصى قهراً»، تو همان کسی که می‌پندارد خداوند چیزی اراده می‌کند و انسانها چیز دیگر، و خداوند مقهور خواست بندگان می‌گردد.^۲

قدریه نیز گروهی بودند که تمام حوادث و اعمال و افعال را به تقدیر و قدر پروردگار نسبت می‌دادند و چون جبریه، اختیاری برای عباد قائل نمی‌شدند. آنان نمی‌دانستند که پروردگار امر کرده است در حالی که به مردم اختیار داده است که از روی اختیار خود، اطاعت امر کنند، و نهی کرده است در حالی که نهی او فقط از نظر تحذیر و ترسانیدن است و تکالیف او سهل و آسان در حدود قدرت بندگان او می‌باشد.^۳

آدمی به شهود و صراحت وجدان خویش می‌پذیرد که «آزادی» دارد، حتی آنها که با مجادله در پی آن‌اند که ثابت کنند انسان آزادی ندارد، در عمق ضمیر خود، انسان را آزاد فرض

۱. مکاتبه خلافتی، ۱۳۸۴: ص ۹۹.

۲. شهید مطهری، عدل الهی، ص ۲۳.

۳. طبرسی، احتجاج، ترجمه حسن مصطفوی، ج ۱، ص ۲۵۵.

کرده‌اند، زیرا آنان مخاطبان خود را آزاد پنداشته‌اند و لذا با بحث و جدل می‌خواهند ایشان را متقاعد سازند که آزادی ندارند. در صورتی که اگر انسان معتقد باشد که طرف سخن او آزادی ندارد نه در جست‌وجوی شنونده‌ای بر می‌آید، نه با کسی که آزاد نیست سخن می‌گوید. آزادی یکی از آثار روح الاهی موجود در انسان است.

بدون تردید، مختار بودن و مسئول بودن، انسان را به جد، مسئول ساختن آینده و سرنوشت خویشتن قرار داده است.

در ارتباط با مسئله مسئولیت‌پذیری انسان در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد. از جمله آن، می‌توان به این آیه اشاره کرد: «أَنَا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»؛^۱ یعنی ما راه را برای انسان نشان دادیم، حال می‌خواهد هدایت پذیرد و شکر نعمت گوید و یا اینکه کفران نعمت کند.^۲

اکنون به ژرفای اندیشه و نگاه متقن امام علی(ع) پیرامون آزادی می‌رسیم که البته می‌باید با جان دل از آن درس آموخت و به آن جامعه عمل پوشاند.

مفهوم «آزادی» در نگرش امام علی(ع)

برای تبیین مفهوم آزادی از نظر آن حضرت، لازم است ابتدا عناصر مرتبط با آزادی از دیدگاه ایشان تبیین شود:

۱. حقوق انسان و آزادی

در ماده یک اعلامیه حقوق بشر در انقلاب فرانسه آمده است: «افراد بشر آزاد متولد شده‌اند و مادام العمر آزاد می‌مانند.» در ماده اول اعلامیه جهانی حقوق بشر که سازمان ملل متحد در دسامبر ۱۹۸۴ صادر کرد نیز چنین آمده است: «تمام افراد آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حقوق با هم برابرند.»

«آزادی» پس از حق حیات، دومین اصلی است که در مجموعه حقوق بشر جایگاه ویژه‌ای به خود اختصاص داده است. حال باید ببینیم در منظر امام علی(ع) آزادی چه جایگاهی دارد و

۱. دهر، آیه ۳۲.

۲. سید احمد هاشمیان، علم‌الفلسفه از دیدگاه انشعبدان اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۱۴۶.





برای آزادی چه منزلتی قائل است.

علی(ع) در منزلت جایگاه آزادی، آن را لازمه وجودی انسان و از جمله حقوق انسان به شمار آورده می‌فرماید: «لا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا»؛ بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است.^۱ و نیز می‌فرماید: «ای مردم هیچ یک از آدمیان، آقا یا برده دیگری آفریده نشده‌اند، بلکه تمامی انسانها به طور یکسان آزاد به دنیا آمده‌اند و کسی را بر دیگری امتیازی نیست.»

از سخنان علی(ع) نتایج زیر به دست می‌آید:

اول، آزادی یکی از حقوق انسانی است.

دوم، این حق را خداوند به انسان اعطا کرده است.

سوم، حق «آزادی» ریشه در خلقت انسان دارد و لازمه وجودی انسان است. یعنی بنا بر روایت اول، انسان باید تلاش کند آزادی اخلاقی و معنوی را به دست بیاورد و خود را در بند هوا و هوسهای نفسانی گرفتار نسازد و بنده نفسانیت نگردد. بنا بر روایت دوم، یکی از حقوق انسانها، آزادی اجتماعی و سیاسی است و همه انسانها به طور یکسان دارای حق تعیین سرنوشت خود هستند و هیچ فردی حق ندارد دیگری را به بندگی و اسارت خود در آورد و یا مصالح او را به مخاطره اندازد.

چهارم، در حالی که خداوند انسان را آزاد آفریده است، شایسته نیست که یک فرد آزاده خود را در اسارت دیگری در آورد، چه به اسارت درونی بر اساس روایت اول و چه به اسارت بیرونی بنا بر روایت دوم، بلکه باید مصالح واقعی خود را بیابد و با شناخت خود و کمالاتش، حیات خود را سامان دهد. اینها مجموعه نکاتی است که می‌توان از سخنان امام علی(ع) استفاده نمود.

۲. آزادی و ایمان

از دیرباز تاکنون، در باره نسبت «خدا» و «آزادی» یا «دین» و «آزادی» نظرات متفاوت و گاه متضادی ابراز شده است.

برخی از فیلسوفان و متکلمان این دو معنا را در غایت ناسازگاری و تراحم می‌پنداشته‌اند و در مقابل، برخی متفکران نه تنها آزادی و

۱. جرج جرداق، الامام علی صوئالعدالة الانسانية، ج ۲، ص ۴۹۹.

خداپرستی را متضاد دیده‌اند، که آزادی حقیقی را عین خدا پرستی می‌دانسته‌اند. آنان که اعتقاد به خدا و خداپرستی را با آزادی مانعه الجمع می‌پنداشته‌اند، خود دو دسته‌اند: یک دسته کسانی که در انتخاب میان خدا و آزادی، چون جمع هر دو را ممکن نمی‌دانند، خدا را بر می‌گزینند و آزادی را رها کنند. دسته دوم در این تقابل، جانب آزادی را می‌گیرند و خدا را کنار می‌نهند. به عنوان نمونه، نیچه معتقد است: «مفهوم خدا تا کنون بزرگ‌ترین دشمن زندگی بوده است.» او می‌گوید: «نیرومندی و آزادی عقلی و استقلال انسان و دل‌بستگی به آینده او خداناباوری می‌طلبد.» ژان پل سارتر اصالت وجودی (اگزیستانسیالیست) معاصر می‌گوید: «نفی خالق‌علیم، تدبیر و شرط عقلی و منطقی حریت کامل انسان است.»^۱

چنین اظهارنظرهایی از سوی متفکران غربی ناشی از تاریخ و فرهنگ خاص غرب است و چنان که مرحوم شهید استاد مطهری (ره) متذکر شده‌اند:

در اروپا، مسئله استبداد سیاسی و اینکه اساساً آزادی از آن دولت است، نه مال افراد، با مسئله خدا توأم بوده است. افراد فکر کردند که اگر خدا را قبول کنند، استبداد قدرتهای مطلقه را نیز باید بپذیرند، بپذیرند که فرد در مقابل حکمران هیچ‌گونه حقی ندارد و حکمران نیز در مقابل فرد، هیچ‌گونه مسئولیتی نخواهد داشت. حکمران تنها در پیشگاه خدا مسئول است. لذا افراد فکر می‌کردند که اگر خدا را بپذیرند، باید اختناق اجتماعی را نیز بپذیرند و اگر بخواهند آزادی اجتماعی داشته باشند، باید خدا را انکار کنند. پس آزادی اجتماعی را ترجیح دادند. اما از نظر فلسفه اجتماعی اسلام، نه تنها نتیجه اعتقاد به خدا پذیرش حکومت مطلقه افراد نیست و حاکم در مقابل مردم مسئولیت دارد، بلکه از نظر این فلسفه، تنها اعتقاد به خداست که حاکم را در مقابل اجتماع مسئول می‌سازد و افرادی را ذی‌حق

۱. فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۷، ص ۳۹۴.





می‌کند. آزادی در اسلام، تنها یک موضوع صرفاً سیاسی نیست، بلکه بالاتر از آن، یک موضوع اسلامی است و یک مسلمان باید آزاد زیست کند و باید آزادی خواه باشد.^۱

سرور و سالار شهیدان راه حق و حقیقت، امام حسین(ع) خطاب به بردگان آل‌امیه در روز خونبار عاشورا که در صدد حمله به کودکان و زنان برآمدند، چنین فرمود: «اگر برای شما دینی مطرح نیست، و از روز قیامت نمی‌ترسید، لااقل در دنیایتان آزاد مردانی باشید.» مراد از این سخن تاریخی این است که انسان کمتر در این دنیای پست، تن به خواری و ذلت دهد و این ادعا، به عنوان یک امر مسلم حقوق انسانی در حیات اجتماعی برای همه جوامع و ملل پذیرفته شده است، که باید زیر پا گذاشته نشود.

حال باید دید نسبت ایمان و آزادی در دیدگاه امام علی(ع) چیست و ایشان در این زمینه چه فرموده است. حضرت نه تنها لازمه توحید را دست برداشتن از آزادی معرفی نکرده و نه تنها دین را منافی آزادی ندیده، بلکه اصلاً هدف از بعثت انبیا(ع) و کارکرد دین را آزادی انسان دانسته و فرموده است:

فان الله تبارک و تعالی بعث محمدا (صلی الله علیه واله) بالحق لیخرج عباده من عباده الی عباده و من عبوده الی عهوده و من طاعة الی طاعته و من ولایة عباده الی ولایته؛ خداوند تبارک و تعالی، محمد(ص) را به حق فرستاد تا بندگان را از بندگی تعهدات، طاعت و ولایت بندگان به سوی عبادت، عهد، طاعت و ولایت خود آزاد سازد.^۲

اکنون این پرسش مطرح می‌شود: آیا بندگی خدا مایه اسارت نیست؟ درست است که اسلام و دین، انسان را از دیگران آزادسازد و بندگی کسی را بر او قرار نمی‌دهد، اما درباره بندگی خدا چه؟ باید گفت: اگر رابطه انسان و خدا درست درک شود، روشن می‌گردد که رابطه انسان و خدا رابطه خود و غیر نیست، بلکه رابطه خود و خود است. الاهی بودن نه تنها منافاتی با انسان بودن ندارد، بلکه کمال انسانیت است و دین که نازل از علم الاهی است راه

۱. شهید مطهری، آزادی معنوی، ۱۳۷۹، ص ۲۳.

۲. فیض کاشانی، الوافی، ۱۴۰۶ق، ج ۳، ص ۲۱۴.

تکامل آدمی است. حضرت علی(ع) به این نکته اشاره می‌کند که پرستش بندگان سودی برای خدا ندارد، بلکه مایه کمال خود آنهاست.

بر این اساس، در دیدگاه امام علی(ع) طاعت و بندگی برای انسان، کمال است نه سودمند به حال خدا. خداوند هستی بخش و مقوم و مهربان و چاره‌ساز و راهنمای انسان است. و این چنین است که از دیدگاه حضرت(ع) ایمان نه تنها منافاتی با آزادی ندارد، بلکه عین آزادی و تکامل بخش آن است. نمونه‌ای از این تأثیر را می‌توان در نقش ایمان و دین در زندگی اجتماعی ملاحظه کرد که دین مایه مهار قدرت در جامعه می‌باشد.

آری با برلین در این باره می‌گوید: آزادی دو ضابطه دارد:

۱. نبود انباشت قدرت بدون قید در جامعه.

۲. وجود ضابطه غیر شناور که توسط حکومت قابل تعویض نباشد. باید این اصول توسط مردم چنان معتبر شناخته شده باشد که هیچ حاکمیتی نتواند آن را تغییر دهد. این اصول از دین حاصل می‌شود. دین شمشیری است که حاکمیت، همواره باید خود را با آن راست کند. توکویل، محقق و فیلسوف سیاسی فرانسوی نیز معتقد است، اگر مردم سالاری از اخلاق و دین خالی باشد، به سادگی می‌توان با تبلیغات دروغین عملاً زمام جامعه را به دست گرفت. یکی از آفات آزادی، فقدان اخلاق و وجدان دینی در جامعه است. و این مهار قدرت و برداشتن اسارتهای بیرونی و درونی توسط دین همان چیزی است که قرن‌ها پیش، اسلام درباره هدف بعثت انبیا(ع) فرموده است: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ أَصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»^۱ انبیا(ع) مبعوث شده‌اند تا بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر گردن آنهاست بردارند.»

۳. آزادی و عقل

انتقاد از نادیده گرفتن عقلانیت در تعریف آزادی، یکی از اشکالات اساسی هگل به تعریف رایج از آزادی است. وی در فلسفه حق گوید:

«تعریف آزادی عبارت است از توانایی انجام چیزی که ما را خوش

آید.» این ایده، مبین عدم بلوغ کامل فکری است، زیرا حتی اشاره ای



هم به حق زندگی اخلاقی و جز آن ندارد.^۱

چنان که گفته شد، برخی آزاد بودن را براساس عقل خود رفتار کردن، معنا کرده و این عصر را عصر استقلال انسان و خردگرایی معرفی می‌کنند. حال پرسش این است که عقل از دیدگاه امام علی(ع) چه جایگاهی دارد. آیا از نظر آن حضرت، انسان با عبودیت خدا و پذیرش او باید دست از آزادی خود و پیروی از عقلش بردارد یا می‌تواند در پرتو محاسبات و اندیشه‌های عقلانی خود حیاتش را بسازد؟

باید گفت: برخلاف فرهنگ و تفکر غربی که به ناسازگاری عقل و دین معتقد است، در دیدگاه علی(ع)، نه تنها اینها در برابر هم نیستند، بلکه هر یک دلیل و مکملی برای دیگری به شمار می‌آید و هر یک به دیگری نیازمند است.

در منزلت عقل، نزد امیر مؤمنان(ع) همین بس که فرمود: «الدِّينُ وَالْأَدَبُ نَتِيجَةُ الْعَقْلِ؛ دینداری و ادب محصول خرد است.» عقل است که انسان را به این راهنمایی می‌کند. از دیدگاه آن حضرت(ع) عقل دو نوع است:

۱. عقل طبیعی که خداوند در نهاد و سرشت هر انسانی قرار داده است.
۲. عقل تجربه که به عقل اکتسابی و تجربی مشهور است، انسانها براساس برخورد با مسائل و علوم گوناگون در مسیر زندگی آن را تجربه می‌کنند.

از نظر ایشان، این هر دو، انسان را سود می‌بخشد. به نظر می‌رسد، مقصود ایشان آن است که عقل، انسان را با حقایق امور آشنا می‌کند و جایگاه هر چیز را روشن می‌سازد و او را به رفتار درست با آنها وا می‌دارد. «لذا دانای فهمیده و زیرک کسی است که مردم از رحمت و آمرزش خدا مأیوس نکنند، و ایشان را از آسایش و خوشی از جانب خدا ناامید نسازد.»^۲

۴. آزادی و عدالت

در تفکر سیاسی غرب، گاه عدالت مورد توجه بوده است و گاه آزادی. امروزه در لیبرالیسم سیاسی، آزادی فردی مقدم بر مصالح جمعی و عدالت اجتماعی شمرده می‌شود و در سوسیالیسم، عدالت بر آزادی تقدم دارد. اما در دیدگاه امام علی(ع)، هم آزادی مهم است

۱. محمد سروش، آژادی، عقل و ایمان، ۱۳۸۱، ص ۴۰.

۲. سید علینقی فیض الاسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران، ۱۳۵۱، ص ۱۱۲۶.

و هم عدالت و باید به هر دو اهمیت داد. اما عدالت حافظ و مبنای آزادی است. از این رو، آزادی در دیدگاه ایشان در پرتو عدالت به دست می‌آید. «ایشان در منزلت عدالت و نقش آن در جامعه می‌فرماید:

۱. خدای سبحان عدالت را مایه برپایی انسانها و ستون زندگی آنها و سپس پاکی از ستم‌کاریها و گناهان و روشنی چراغ اسلام قرار داده است.
 ۲. هیچ چیز هم چون عدالت، سرزمینها را آباد نمی‌سازد.
 ۳. عدالت، مردمان را اصلاح می‌کند.
- بنابراین، از نظر امام علی(ع) «دولت عادل، از واجبات است» و «و پیشوای عادل از باران پیوسته بهتر».^۱

اثبات آزادی انسان

خداوند مبنای آفرینش انسان را چه قرار داده است؟ آیا او را موجودی آزاد آفریده یا فاقد اختیار و آزادی؟ اگر آزاد است، این آزادی محدود است یا نامحدود؟ با بهره‌گیری از سخنان امام علی(ع) و نظر ایشان درباره چگونگی آفرینش انسان می‌توان به این پرسشها پاسخ داد. حضرت در خطبه اول نهج البلاغه این گونه بیان می‌کند:

ثم اسکن سبحانه آدم دارا أرغد فیها عیشه و آمن فیها محلته ...؛
خداوند متعال آدم را در مکانی که وسایل عیش و آزادی‌اش فراهم بود
جای داد و جایگاه او را ایمن گردانید ...^۲

در این خطبه، امام داستان آفرینش انسان را بیان می‌کند. انسان در بهشت از آزادی برخوردار بود، اما خداوند علی‌رغم آزادیهایی که در اختیار انسان قرار داده بود محدود برای او قرار دارد که تخطی از آن جایز نبود. به عبارتی دیگر، انسان در بهشت دارای آزادی مطلق نبود و خداوند حدودی برای او قرار داده بود که از آن تجاوز نکند.

آزادیهای انسان خواسته یا ناخواسته از چند جهت محدود می‌شود و او نمی‌تواند این محدودیتها را از پیش روی بردارد، ولی این امکان وجود دارد که تا حدودی با استفاده از خرد و

۱. مصطفی دلشاد، دولت‌آفتاب، ۱۳۷۹، ص ۶۹.

۲. محمد دشتی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ۱۳۸۴، ص ۴۳۸.



دانش از یک سو و بهره‌گیری از نیروی اراده و راهنمایی‌های امام از سوی دیگر، تغییراتی در بعضی از این عوامل محدود‌کننده ایجاد کند و آنها را با خواسته‌های خویش منطبق سازد و سرنوشت خویش را در دست گیرد.

اصل آفرینش انسان بر مبنای آزادی است. آزادی نیز محدود به حدودی است که سرپیچی از آن به زیان انسان خواهد بود. این اصل وجودی به شرایط مکانی ارتباطی ندارد. لذا می‌توان ادعا کرد که از انسانی که در بهشت آزاد بوده است پس از هبوط به زمین، سلب اختیار و آزادی نشده است، بلکه او مکلف به وظایفی شده است که بتواند با به کارگیری عنصر آگاهی و اختیار، صلاح را از فساد و خیر را از شر باز شناسد و امنیت خاطر خویش را فراهم سازد.

خداوند سبحان بندگان را به اختیار امر کرده، با بیم و ترس (از عذاب) نهی فرموده، به (اعمال) آسان تکلیف کرده و به کار دشوار دستور نداده است. او کردار اندک را پاداش بسیار عطا می‌فرماید. نا فرمانی از او نشان هزیمت او و فرمانبرداری سلب اختیار (از بندگان) نیست.^۱

حدود آزادی

بدیهی است انسان در عین اینکه از منظر علوم نظری آزاد آفریده شده است، برای ساختن محیط مطلوب خود و یا برای دستیابی به آنچه دوست می‌دارد و می‌پسندد، محدودیتهای قابل توجهی دارد، و برخلاف مطلق‌گرایان آزادی، آزادی او یک آزادی نسبی و در برابر آن پاسخگوست. آزادی‌ای که در داخل یک دایره و یا محیط بسته محدود است، ولی در عین حال در همین محدودیت می‌تواند آینده‌ی زیبا و سعادت بخش یا سیاه و شقاوت‌گونه‌ای برای خود برگزیند. انسان مختار است که عمل نیک انجام دهد و در مقابل آن پاداش بگیرد و یا از آن سر باز زند و مجازات شود، زیرا هیچ‌گاه بر عملی اجباری پاداش یا مجازات تعلق نمی‌گیرد. پاداش و جزا زمانی معنا می‌یابد که انسان آزاد باشد از بین دو راه، راه صحیح را انتخاب کند و پاداش یابد و یا راه خطا رود و مستحق جزا شود. «در این باره، منتسکیو سخن جالب و

۱. امام خمینی (ره)، صحیفه‌نورد، ج ۵، ص ۲۶۱.

شنیدنی دارد، وی می‌گوید: حد اعلای آزادی، جایی است که آزادی به حد اعلا نرسد.^۱ در نهج البلاغه نمونه‌هایی زیادی وجود دارد که امام علی(ع) به خاطر منافع و مصلحت‌های فرد، آزادی مردم و یا خود را محدود کرده و دلیل را چنین بیان داشته که انجام این عمل عواقب سوئی داشته است. از جمله این موارد به این نمونه توجه کنید: عقیل به قصد درخواست سهم بیشتری از بیت المال نزد حضرت آمد و گمان می‌کرد که حضرت نیز به دلیل رابطه خویشاوندی خواسته او را اجابت می‌کند. حضرت چنین می‌فرماید:

سوگند به خدا (برادرم) عقیل را در فقر و پریشانی شدید دیدم که یک من گندم از بیت المال شما از من درخواست کرد، کودکانش را پریشان می‌دیدم با موهای غبارآلود و رنگهای تیره، گویا رخسارشان با نیل سیاه شده بود. پای می‌فشرد و من گفتارش را می‌شنیدم و او گمان می‌کرد دین خود را به او می‌فروشم و از روش خویش دست برمی‌دارم و دنبال او می‌روم. پس آهن پاره‌ای برای او سرخ کردم و نزدیک تنش بردم تا عبرت بگیرد؛ از درد آن مانند ناله بیمار نالید و نزدیک بود از اثر آن بسوزد. به او گفتم: ای عقیل، مادران در سوگ تو بگریند، آیا از آهن پاره‌ای که آدمی آن را برای بازی خود سرخ کرده می‌نالی و مرا به سوی آتشی که خداوند قهار آن را برای خشم افروخته می‌کشانی؟ آیا تو از رنج می‌نالی و من از آتش دوزخ ننالم؟

حضرت علی(ع) با وجود توانایی و آزادی عمل از انجام خواسته برادر خود سرباز زدند، چون عاقبت کار خود را دانستند. امام با علم خود به سرانجام این کار، آگاه بود و آن را به صلاح خود و برادرش نمی‌دید. لذا از آزادی خود در استفاده از بیت المال سود نبرد و آن را محدود کرد. حضرت در ادامه نامه سوم می‌فرماید:

و من جمع المال علی المال فاکثر، و من بنی و شید و زخرف و نجد ...؛ آنان که مال خود را گرد آورده و بر آن افزودند و آنان که قصرها ساخته و محکم کاری کردند، طلاکاری کرده و زینت دادند، و... به این





واقعیتها عقل گواهی می دهد هر گاه که از اسارت هوای نفس نجات یابد و از دنیاپرستی به سلامت بگذرد.^۱

تقوا از دیگر مواردی است که برخی آن را محدودکننده آزادی دانسته. برای خروج انسان از زندگی حیوانی و ورود به زندگی انسانی لازم است از اصول معینی تبعیت کند و از آن حدود تجاوز نکند. این همان تقواست. عوامل مختلفی، این چارچوب را تعیین می کند: گاهی خود فرد تعیین کننده آنهاست و در بعضی موارد جامعه برای انسان مقررات و حدودی را تعیین می کنند و در برخی موارد، دین این وظیفه را برعهده می گیرد. پس تقوا تنها در چهارچوب دینداری معنا نمی شود، بلکه لازمه انسانیت انسان است و باید در تمام زمینه های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و دیگر جوانب زندگی انسان مطرح و جاری باشد.

اکنون این سؤال مطرح است که آیا تقوا می تواند محدودکننده آدمی باشد یا خیر. در پاسخ می توان گفت که تقوا، نه محدودیت که نوعی مصونیت است. انسان در پناهگاه، احساس آرامش روحی و جسمی می کند که خود نویدبخش دستیابی به سعادت است. پس تقوا سعادت را از انسان باز نمی دارد. لذا نمی توان آن را محدودیت دانست. حضرت بارها این مسئله مهم را متذکر شده است.

حضرت علی(ع) در خطبه دویست و سی ام به زیبایی، تقوا را چنین بیان می کند:

فإن تقوی الله مفتاح سداد و ذخیره معاد و عتق من کل ملکه و نجاه من کل هلكة و ...؛ پرهیزگاری و عمل، ترس از خدا کلید هر در بسته و ذخیره رستخیز و عامل آزادگی و هرگونه بردگی و نجات از هرگونه هلاکت است ...^۲

ایشان نه تنها تقوا را مانع آزادی نمی داند، بلکه آن را عامل بزرگ آزادی می شمرد.

آزادی «حق» یا «تکلیف»؟

آیا انسان از ابتدا به آزادی محق بوده است یا مکلف؟ در صورتی که محق باشد، آیا این حق را خدا به او داده است، و اگر این حق را خدا در اختیار او قرار داده، در قبال این آزادی آیا

۱. دشتی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ص ۳۴۴.

۲. همان، ص ۳۳۲.

وظیفه و تکلیفی دارد؟ وظایف انسان در قبال آزادی چیست؟ آیا این وظیفه فقط در قبال حق آزادی خود است و آزادی دیگران هیچ اهمیتی ندارد؟ آیا انسان موظف است که حدود آزادی دیگران را رعایت کند و یا این اجازه را دارد تا به آزادی دیگران تجاوز و تعدی کند؟ همان طور که می‌دانیم، حق و تکلیف با یکدیگر توأمان هستند. از جمله این حقوق، حق فرزندان بر پدر یا مادر است. والدین در مقابل حقوق فرزندان مکلف هستند و وظیفه دارند که این حقوق را رعایت و اجرا کنند. عکس این مسئله نیز وجود دارد. پدر و مادر نیز بر فرزندان حقی دارند که فرزندان مکلف به رعایت آن حقوق‌اند. پس حق و تکلیف دو مقوله جدانشدنی از یکدیگرند.

امام خمینی(ره) در یکی از سخنرانیهای خود چنین می‌فرماید:

اسلام، انسان را آزاد خلق کرده است و انسان را مسلط بر خودش، مال و جانش آفریده است، و امر فرموده است که انسان مسلط و آزاد باشد. هر انسانی در مسکن، مشروب و ماکول و در آن چه خلاف قوانین الهی نباشد آزاد است، در مَشی آزاد است.^۱

پس آزادی هم در مقام تثبیت حق، قابل تصور است و هم تکلیف.

در نهج البلاغه نیز این مسئله به وضوح ذکر شده است. حضرت در نامه معروفش به مالک‌اشتر چنین می‌فرماید:

پاره‌ای از وقت خود را برای نیازمندان قرار بده، در آن وقت خویشتن را برای ایشان آماده ساز. در مجلس عمومی بنشین، پس برای خدایی که تو را آفریده فروتنی کن و لشکریان و دربانان از نگهبانان و پاسداران خود را باز دار، تا سخنران ایشان بی‌لکنت و گرفتگی زبان و بی‌ترس و نگرانی سخن گوید، که من از رسول خدا بارها شنیدم که می‌فرمود: هرگز در امتی که حق ناتوان، بی‌لکنت و ترس و نگرانی از توانا گرفته نشود، پاک و آراسته نخواهد شد.

حضرت مشروعیت حکومت خود را در حضور مردم همراه با اختیار و آزادی کامل می‌داند.





ایشان خود را موظف و مکلف می‌دانست که به آزادی عمل مردم در رأی دادن به هر کسی که می‌خواهند احترام بگذارند و آن را رعایت کنند. در این میان، ما نیز موظفیم حقوق دیگران را رعایت کنیم و از جمله آن حقوق، احترام به حق آزادی دیگران است. در جای دیگر حضرت توصیه می‌کند که اجازه ندهید دیگران حق انتخاب و آزادی را از شما بگیرند، یعنی همان طور که موظفیم حق آزادی دیگران را محترم بشماریم، باید راجع به حق خود نیز احساس مسئولیت داشته باشیم و اجازه ندهیم این حق از ما سلب شود.

به طور خلاصه، می‌توان گفت که خداوند برای هر فردی از افراد بشر حقوقی قرار داده که یکی از آنها حق آزادی است. هیچ کس نیز از این امر مستثنا نشده است. در مقابل، همه افراد نسبت به این حق، تکلیفی نیز دارند، هم نسبت به حق آزادی دیگران و هم نسبت به حق آزادی خویش، و باید به این حق احترام بگذارند. البته شایان ذکر است که حق در برابر حق است. نمی‌شود انسان بر کسی حقی داشته باشد و در مقابل کسی بر او حقی نداشته باشد. در کلام حضرت امیر(ع) آمده است:

خداوند سبحان از جمله حقوق خود برای بعضی مردم و برخی دیگر حقوقی واجب فرموده، و حقوقی را در حالات مختلف برابرگردانیده، و آنها را در مقابل بعضی دیگر واجب نموده و بعضی از آن حقوق، وقوع نمی‌یابد مگر به ازای بعض دیگر.

درست است که اسلام به ادای احترام اهمیت زیادی می‌دهد، ولی حدودی نیز برای آن مشخص کرده است. از نظر اسلام ادای احترام به کسی که برای حقوق دیگران ارزشی قائل نیست، تنها بندگی کردن در برابر اوست. پس کسی که آزادی دیگران را رعایت نمی‌کند، نباید انتظار داشته باشد که آزادی خودش رعایت شود. چرا که همه ما در برابر آزادی یکدیگر موظف و مکلف هستیم و این، اصل هم‌زیستی مسالمت‌آمیز توأم با احترام متقابل است.

انواع آزادی

آزادی را می‌توان به گونه‌های مختلف تقسیم کرد، اگر بخواهیم بر اساس تکالیف، آزادی را تقسیم‌بندی کنیم می‌توان آن را به دو بخش تقسیم کرد: آزادی معنوی و آزادی اجتماعی. تفاوت مکتب انبیا و مکتبهای بشری در این است که پیغمبران علاوه بر آزادی اجتماعی، آزادی معنوی را نیز به مردم عطا کرده‌اند. آزادی معنوی مانند آزادی اجتماعی مقدس است و

آزادی اجتماعی بدون آزادی معنوی میسر و عملی نیست. درد امروز جامعه بشری این است که می‌خواهد آزادی اجتماعی را تأمین کند، ولی از آزادی معنوی غافل مانده است، چرا که آزادی معنوی جز از طریق نبوت، دین، ایمان و کتابهای آسمانی نمی‌توان تأمین کرد.^۱ حضرت در نامه‌ای خطاب به امام حسن (ع) بیان می‌دارد که خداوند این حق را به انسان داده که آزاده باشد و آزادی حق مسلم اوست و انسان این اجازه را ندارد که این حق خدادادی را نادیده گیرد و بنده غیر خدا شود. اکنون جای آن است که مشخص کنیم منظور از آزادی معنوی چیست.

انسان، موجودی مرکب و دارای قوا و غرایز گوناگون است، شهوت، غضب، حرص، طمع، جاه طلبی و افزون‌خواهی و قوای دیگر در او گرد آمده است، ولی در مقابل از عقل، فطرت و وجدان برخوردار است و می‌تواند در بند صفات ناپسند و مذموم گرفتار آید و یا می‌تواند با بهره‌گیری از ویژگیهای گروه دوم از این بندها برهد. همان طور که انسان از نظر اجتماعی آزاد است و زیر بار ذلت و بردگی فردی چون خود نمی‌رود و آزادی عمل و فکر خود را حفظ می‌کند، در اخلاق و معنویت هم باید آزاد باشد.

این آزادی همان است که در دین از آن به تزکیه نفس و تقوا تعبیر شده است. آیا ممکن است بشر، آزادی اجتماعی داشته باشد، ولی آزادی معنوی نداشته باشد؟ یعنی آیا ممکن است بشر اسیر شهوت، خشم، حرص و آز خویش باشد و در عین حال آزادی دیگران را محترم بشمارد؟ منشأ فتنه و فسادها پیروی از خواهشهای نفس است.^۲

این نکته که حضرت پیروی از خواهشهای نفسانی را منشأ تمام فسادها می‌داند، اهمیت موضوع را نشان می‌دهد. کسی که گرفتار حرص، طمع و آرزوهای خویش باشد، همیشه به دنبال مال و متاع دنیوی و مادی است و مدام در کوشش است که مال بیشتری گرد آورد. برای خواستن او هیچ حد و مرزی نیست. چنین کسی برای دستیابی به خواسته نفسانی خود در دام دیگر مفاسد نیز گرفتار می‌آید.

۱. آزادی معنوی، ص ۲۱.

۲. همان، ص ۷۶.



تمام سفارشهای حضرت دربارهٔ دستیابی به آزادیهای معنوی مؤید این مطلب است که ما نسبت به این حق در وجود خودمان مسئول هستیم و نباید بگذاریم با اسارت در بند هواهای نفسانی، آزادی درونی خود را از دست بدهیم. حضرت چنین فرماید:

و إن أخوف ما أخاف عليكم إشتتان: إتباع الهوى و طول الأمل؛ ترسناک‌ترین چیزی که بر شما از آن بیم دارم، متابعت هوای نفس (که حقایق را پیش چشم شما می‌پوشاند) و طولانی شدن آرزوست (که شما را از توشهٔ آخرت غافل می‌گرداند).^۱

چرا حضرت از بین تمام خطراتی که یک فرد را تهدید می‌کند و زمینهٔ انحراف او را به وجود می‌آورد، ترسناک‌ترین آن را پیروی از هوای نفس معرفی می‌کند؟ وقتی انسان بنده و اسیر هوای نفس شود، آزادی درونی خود را از دست می‌دهد و در نتیجه به راحتی آزادی اجتماعی خود را نیز تحت غلبهٔ عوامل بیرونی، مثل استبداد، از دست می‌دهد، و در نهایت، غرق در معضلات و آفاتِ خودساخته‌ای می‌شود که گریز از آن بسیار دشوار است.

در قرآن مجید یکی از اهداف انبیا، ارمغان آوردن آزادی اجتماعی برای بشر است. یعنی ایشان افراد را از اسارت و بندگی و بردگی یکدیگر نجات می‌دادند. نمونه‌های آشکار آن برخورد منطقی و موعظه‌آمیز و صبورانهٔ پیامبرانی چون ابراهیم خلیل (ع)، موسای کلیم (ع)، عیسی مسیح (ع) و محمد رسول الله (ص) با مردم و احزاب عصر خود است که گاه برای نهادینه نمودن این هدف مقدس و عطیهٔ الهی، بارها اهانت، تحقیر و سرزنش می‌شدند، اما هرگز در انجام رسالت خویش باز نمی‌ماندند.

می‌توان گفت که آزادی عقیده یکی از مظاهر و مصادیق آزادی اجتماعی است. اسلام عقیده‌ای را که بر اساس تفکر باشد می‌پذیرد، اما عقایدی را که بر مبنای وراثت و تقلید و از روی جهالت به خاطر فکر نکردن و تسلیم شدن در مقابل عوامل ضد فکر در انسان پیدا شده است، هرگز به نام آزادی عقیده نمی‌پذیرد.

نمونهٔ دیگر از انواع آزادیهای اجتماعی، «آزادی بیان» است.

اسلام دین مستند بر برهان و متکی بر منطق است و از آزادی بیان و قلم

۱. فیض الإسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ص ۱۰۰.

نمی‌هراسد و از طرف مطالبه‌های دیگر که انحراف آنها در محیط خود آن مکتبها ثابت و در پیش دانشمندان شکست‌خورده هستند باکی ندارد.^۱

این مهم نیز همواره مورد توجه علی(ع) در زمان زمامداری خویش بوده است.

اقلیتهای دینی از نگاه امام علی(ع)

اقلیتهای دینی متعهد در اندیشه امام علی(ع) به عنوان بیگانه و اقلیتی که اختیاری در تعیین حقوق و سرنوشت خود ندارند شناخته نمی‌شود. مفهوم تابعیت در دیدگاه اسلام بر اساس خون، زبان، خاک و سایر عناصر مادی دیگر شکل نمی‌گیرد. تابعیت یک تأسیس حقوقی، مبتنی بر اختیار و مربوط به اراده و عقیده افراد است. هر فرد با قبول اسلام به تابعیت جامعه اسلامی پذیرفته می‌شود و به عضویت امت اسلامی مفتخر می‌گردد «لاینقضون عهدهم لمعتبة عاتب».^۲

در نگاه ولایی حضرت امیر(ع)، به مسئله مهم آزادی مشروع (عقیده و بیان) اقلیتهای کم توجهی و یا کم‌مهری نشده است و لذا رضایتمندی و خرسندی اقلیتهای در برابر برخورد حکیمانه و صمیمانه امام علی(ع) می‌تواند شاهد صدق این ادعا باشد. در دیدگاه امام، انسانها آزاد آفریده شده‌اند و همواره باید مورد حمایت سیاسی قرار گیرند و مبارزه در این راه با جهاد قهرآمیز و جنگ با دشمنان آزادی و کرامت انسانها و ریشه‌کن نمودن عناصری که انسانها را به بند می‌کشند تمام نمی‌شود. به موازات جهاد رهایی‌بخش باید دست به جهاد بزرگ‌تری زد که انسان بتواند از طریق آن، خود را از درون رها و آزاد سازد و زنجیرهای اسارت را از دل و فکر خویش بگسلد و خود را از عبودیتها و وابستگیها و دلدادگیهایی که صبغه شرک دارند آزاد نماید. این هدف و سیاست کلان در مورد همه انسانها صادق است و اقلیتهای دینی بخشی از این برنامه انسان‌ساز می‌باشند.

منشور ماندگار امام(ع) که در جمله کوتاه «الناس کلهم أحرار» خلاصه گردیده، گستره مخاطبینش اقلیتهای دینی را نیز شامل می‌گردد. امام بر اساس اصل اسلامی «لا إكراه فی

۱. آژادی از دیدگاه امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸، ص ۳۸.

۲. دشتی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، نامه ۷۴، ص ۴۳۸.



الدین»، هنگامی که در پاسخ رسمی به درخواست جمعی که از امام انتظار کار اجباری داشتند این بخشنامه را صادر فرمود که: «إنی لا احب أن أکره أحدًا علی ما یکره»، سیاست کلی حکومتش را نسبت به همه کسانی که در قلمرو وسیع حکومتش زندگی می‌کردند و از آن جمله اقلیتهای دینی مشخص فرمود که هیچ فردی به انجام کاری که دوست نمی‌دارد مجبور نمی‌شود. بی‌گمان در مفهوم عمیق این سخن، عنصر عقلانی نهفته است و انسان هرگز خود را در اعمال و افکار غیر عقلانی آزاد نمی‌بیند و اسلام هرگز به این نوع آزادی احترام نمی‌گذارد. مفهوم اصل «لا إکراه فی الدین» و احترام به فکر و آزادی عقیده، هرگز صحه گذاردن به عقایدی نیست که از راه تقلید کورکورانه و غیر عقلانی بر انسانها تحمیل می‌شود. ابراهیم(ع) بتها را می‌شکند و پیامبر اسلام(ص) بتها را به بدی یاد می‌کند و سرانجام دستور سرنگونی آنها را صادر می‌کند و هرگز خرافات متکی به اوهام و تقلید و تحمیل را نمی‌پسندد، زیرا این نوع آزادی و احترام به چنین عقایدی در حقیقت اغرای به جهل و نگه‌داشتن انسانهای در بند، در اسارتشان است.

مثلاً التزام به رعایت حقوق مدنی اقلیتها و اهتمام به حفظ حقوق اجتماعی و احترام به اموال و حقوق مالکانه اقلیتهای دینی تا آن حد در دیدگاه امام علی(ع) مسئولیت آور بود که «امام با شنیدن تعدی عمال معاویه به خطوط مرزی قلمرو حکومتش فریاد برآورد که گفته می‌شود مهاجمان و دزخیمان به مردم حمله‌ور شده و احیاناً به زنان مسلمان و زنان هم‌پیمان متعرض شده‌اند. یا جریان گم شدن زره امام(ع) و شیوه دادخواهی آن حضرت از یک مسیحی که حامل آن زره بوده و چگونگی دادرسی در حضور محکمه و قاضی، نکات بسیار مهمی در زمینه حمایت از حقوق مدنی اقلیتهای دینی را در بردارد که می‌توان به دو نکته آن پیش از هر چیز دیگر توجه کرد:

الف. قاضی به هنگام رسیدگی، نام امام(ع) را با تجلیل بر زبان آورد و خصم را را به طور عادی نام برد و این تبعیض مورد اعتراض امام(ع) قرار گرفت که مسیحی بودن متهم، نمی‌تواند دلیل مشروعیت تبعیض در نگاه و کلام قاضی باشد.

ب. هنگامی که قاضی از مدعی (امام) مطالبه دلیل و شاهد نمود و امام(ع) شاهدهی به دادگاه ارائه نمود، قاضی بی‌درنگ به نفع متهم (مسیحی) رأی صادر نمود و امام(ع) را ذی حق نشمرد. رعایت این گونه عدالت توسط شخصیتی که می‌توانست بدون مراجعه به محکمه،

زره خویش را از متهم بستاند، وی را بر آن داشت که به پیدا کردن زره اعتراف کند و آن را به علی(ع) بازگرداند و به اسلام بگردد.^۱

امام علی(ع) حتی با مشرکان زمان خود هم با عدل و انصاف برخورد نمودند.

مثلاً به کارگزاران خود در باره رفتار با مردم مُشرک چنین فرمودند: کشاورزان شهری که تو را بر آن حکم فرما هستی، از درستی و سخت دلی و خوار داشتن و ستمگری تو شکایت کرده‌اند و من اندیشیدم آنان را شایسته نزدیک شدن تو ندیدم، به جهت آنکه مشرک هستند و نه در خور دور شدن و ستم کردن، به جهت آنکه (با مسلمانان) پیمان بسته‌اند. پس با ایشان مهربانی آمیخته با سختی را شعار قرار ده و با آنها بین سخت دلی و مهربانی رفتار کن.^۲

«یا آن هنگام که حضرت پیرمرد از کار افتاده نابینایی را دید که از مردم تقاضای کمک می‌کرد، بی‌درنگ از حال وی جويا شد و یکی از اطرافیان خود را مأمور رسیدگی به حال و وضع وی نمود. او پس از تحقیق گزارش داد: می‌گویند وی نصرانی است و از مردم درخواست کمک می‌نماید. امام از شنیدن این سخن آثار خشم در چهره‌اش آشکار گردید و فریاد برآورد: «او را تا جوان بود به کار کشیدید و از نیروی او بهره گرفتید و اکنون که پیر و ناتوان گشته، وی را به حال خود رها می‌کنید و از احسان و کمک خویش محروم می‌نمایید؟» آن گاه این فرمان را صادر نمود: «أنفقوا علیه من بیت المال؛ برای وی از بیت‌المال مستمری قرار دهید.»^۳

اگر کتب مختلف تاریخی را مطالعه کنیم، نمونه‌های بسیاری از جنایات مسیحیان و یهودیان را برای تحمیل عقیده می‌بینیم. در برخی منابع معتبر آمده است که دو عامل اساسی برای پیدایش و گسترش تمدن اسلامی ذکر شده است که یکی از آنها تشویق بسیار اسلام نسبت به تعلیم، تعلم و تفکر است و علت دوم احترامی است که اسلام نسبت به عقاید ملت‌ها نشان می‌دهد، به عنوان مثال، روزی حضرت امیر(ع) در حال ایراد خطبه بودند که شخصی با

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۹، ص ۵۹۸.

۲. سید نبی‌الدین اولیایی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ص ۳۵۷.

۳. حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ۱۴۰۹ ق، ج ۱۱، ص ۴۹.





جسارت برخاست و خطاب به حضرت گفت: «أیها المدعی ما لاتعلم و المقلد ما لایفهم و أما السائل فأجب.» حضرت هنگامی که به چهره آن مرد نگریست، متوجه شد که کتابی بر گردن آویخته و به عربهای یهودی شباهت دارد. یاران حضرت با ناراحتی به پا خاستند تا دورش کنند، ولی حضرت فرمود: «ان الطیش لا یقوم به حجج الله و لا تظهر به براهین الله»؛ این شخص سؤال دارد و از من جواب می‌خواهد. شما خشم گرفتید. با عصبیت دین خدا قائم نمی‌شود. و بعد به آن مرد رو کرد و فرمود: «إسأل بكل لسانک و ما فی جوانحک»؛ بپرس با تمام زبانت. (یعنی هرچه می‌خواهد دل تنگت بگو). همین یک جمله آن مرد را نرم کرد و سپس شروع به پرسیدن کرد و همین قدر بیان شده است که در آخر کار آن شخص گفت: «أشهد أن لا اله الا الله و أن محمدا رسول الله»^۱.

حضرت امام خمینی (ره) به عنوان کسی که ادامه دهنده راه آن حضرت بود، در مورد آزادی احزاب مختلف در نظام جمهوری اسلامی، خطاب به مجلس شورای اسلامی فرمودند:

مجلس شورای اسلامی همان‌سان که در خدمت مسلمانان است و برای رفاه آنان فعالیت می‌کند، برای رفاه و آسایش اقلیت‌های مذهبی که در اسلام احترام خاصی دارند و از قشرهای محترم کشور هستند اقدام و فعالیت نماید و اساساً آنان با مسلمانان در صف واحد و برای کشور خدمت می‌کنند و در صف واحد از تمام ارزشها برخوردار باشند.^۲

الگوی رفتاری امام علی (ع) با اقلیت‌های دینی، برجسته‌ترین مبنای برخورد نظام اسلامی ایران با اقلیت‌های دینی است. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، به رغم ادعاهای رژیم شاه، اقلیت‌های دینی با هویت مستقل و فرهنگ و آیین خود بیگانه بودند، اما با پیروزی انقلاب اسلامی و بر پایه نظام جمهوری اسلامی در ایران، در همه مسئولیت‌های ملی و مدنی حضور دارند. حضور نمایندگان اقلیت‌ها در مجلس شورای اسلامی، از نشانه‌های احترام و توجه عملی به آنهاست.

۱. حسین یزدی، آزادی از نگاه استاد مطهری، ص ۱۷۰.

۲. آزادی از دیدگاه امام، ص ۳۸.